

آخرین روزهای پیامبر (ص)

جلسه اول: هشتاد روز آخر پیامبر (ص)



محسن کدیور

۵ دی ۱۳۹۶

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران ۱۶۴) خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

در این جلسه که به مناسبت هزار چهارصد و بیست و هشتمین سالروز درگذشت پیامبر رحمت محمد بن عبدالله (ص) برگزار شده، هشتاد روز آخر حیات پربار پیامبرمان را با محوریت کتاب تاریخ یعقوبی مرور می‌کنم. احمد بن ابی یعقوب مشهور به یعقوبی متوفای ۲۸۴ از مورخان اقدم شیعه جعفری، منصف و بدور از گرایشهای غالبانه و متعصبانه است. او تاریخ پیامبر (ص) را به زبانی موجز در حدود ۱۲۰ صفحه تدوین کرده است. (۱) بیست و پنج صفحه آن خطب، مواعظ و نصایح اخلاقی رسول الله (ص) است که امیدوارم در فرصتی دیگر توفیق بازخوانی آن را داشته باشم. متأسفانه در میان کتب روایی تشیع حق پیامبر (ص) آن‌چنان که باید و شاید ادا نشده است. (۲) اینکه پیامبر دقیقاً چه خطبه‌هایی خوانده چه وصایایی داشته و در مناسبت‌های مختلف چگونه امت خود را ارشاد کرده در کتب اقدم شیعه که به دوران ما رسیده باشد جایش خالی است. در این زمینه بیشتر سخن خواهم گفت. چرا مبدأ هشتاد روز را انتخاب کرده‌ام، زیرا پیامبر برای نخستین بار در این زمان خبر از سفر آخرت خود می‌دهد، و معلوم است که مهمترین وصایای دینی و اخلاقی خود را در این مقطع با پیروان خود در میان می‌گذارد. گزارش

یعقوبی (م ۲۸۴) را با گزارش ابن اسحاق (م ۱۵۰) که کتابش در خلال سیره ابن هشام (م ۲۱۸) و تاریخ طبری (م ۳۱۰) باقی مانده است بعلاوه دیگر منابع معتبر اقدم اهل سنت خصوصا صحاح سته جابجا مقایسه می‌کنم. وقایع مهم دو هفته آخر موضوع جلسه دوم سخن من است. اما در این جلسه اهم وقایع ده هفته (از ۱۰ ذیحجه سال ۱۰ هجری) را به تفصیل و واقعه مولمه وفات پیامبر (ص) را به اجمال از تاریخ یعقوبی بررسی می‌کنم. مباحث این جلسه شامل چهار بحث به شرح زیر است:

- خطبه منی در حجة الوداع در روز عید قربان

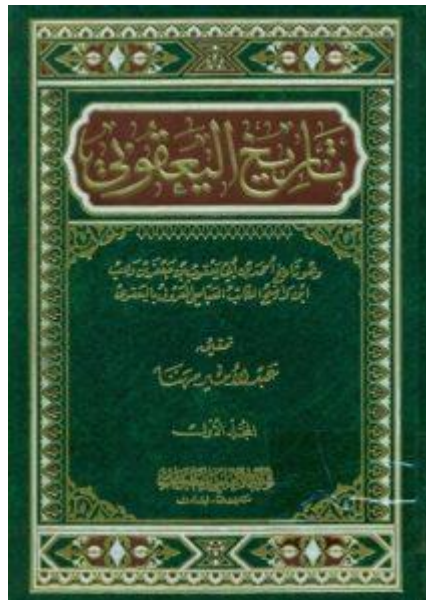
- خطبه غدیر خم

- سپاه اسامة

- وفات

بحث نخست طولانی‌ترین بحث این جلسه است. کوشش من ارائه گزارشی حتی الامکان مستند و نزدیک به واقع و بدور از تعصبات مذهبی سنی و شیعه است. لذا طبیعی است که در هشتاد روز آخر حیات پیامبر (ص) اهم منابع اقدم معتبر اهل سنت و شیعه به شیوه تحلیل انتقادی و نگرش تاریخی مورد استناد قرار گیرد. تذکر و انتقاد اهل نظر مورد استقبال است.

بحث اول. خطبه منی در حجة الوداع در روز عید قربان



يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (الاحزاب ۴۶-۴۵) ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت‌دهنده و اندازکننده! و تو را دعوت‌کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی‌بخش!

یکی از مهمترین خطب پیامبر (ص) که حاوی اهم تعالیم اخلاقی و وصایای دینی ایشان است خطبه منی در حجة الوداع است. زمان القای خطبه ذیحجة سال ۱۰ هجری و مکان آن مکه است. این خطبه را علی الاغلب مورخان، سیره نویسان و محدثان نقل کرده‌اند. متن کامل آن در کتب زیر از منابع اقدم فریقین نقل شده است: ابن اسحاق (م ۱۵۱)، و ابن هشام (م ۲۱۸) و طبری (م ۳۱۰) از منابع اقدم اهل سنت و یعقوبی (م ۲۸۴) و شیخ صدوق (م ۳۸۱) در خصال، و ابن شعبه حرانی (معاصر شیخ صدوق) در تحف العقول از منابع شیعه آمده است. (۳) ترتیب فقرات خطبه در منابع مذکور یکسان نیست. ابن اسحاق متن کامل را بدون ذکر سند را نقل کرده هرچند دو قطعه آنرا

مسند آورده. ابن هشام و طبری خطبه را از ابن إسحاق نقل کرده‌اند. خطبه در تاریخ یعقوبی و تحف العقول مثل دیگر احادیث این دو کتاب فاقد سند است. در میان نقلهای متن کامل خطبه تنها نقل صدوق در خصال مسند است که آن نیز ضعیف می‌باشد (۴) وی خطبه را از عبدالله بن عمر نقل کرده است.

متن تقطیع شده اما مسند آن در صحاح سته از منابع روایی اهل سنت و گاهی کتب اربعه شیعی با دقت استخراج شده است. واضح است که در نقل متن هر فقره خطبه اختلافاتی جزئی است. متن خطبه بر اساس گزارش تاریخ یعقوبی انتخاب شده است. متن خطبه را به شانزده فقره به ترتیب موضوعی تقسیم کرده‌ام. در هر فقره بعد از متن عربی خطبه ترجمه فارسی آن را از ترجمه محمد ابراهیم آیتی (۵) (گاهی با جزئی ویرایشی) آورده‌ام. سپس به نقل هر قسمت در کتب روایی، اشاره مجمل سند و بحث دلالت و تحلیل پیام نبوی پرداخته‌ام. پیامبر (ص) در آن ایام حداقل دو خطبه مستقل خوانده است، یکی خطبه‌ی کوتاه تر در مسجد خیف که ظاهراً قبل از مراسم قربانی ایراد شده و دیگری خطبه شانزده فقره‌ای در ایام تشریق. هر دو خطبه را در دنبال می‌آورم.

الف. خطبه مسجد خیف

پیامبر (ص) در خطبه‌اش در منی در روز دهم ذیحجه چنین گفت: نضر الله وجه عبد سمع مقالتی فوعاها وحفظها ثم بلغها من لم یسمعها، فرب حامل فقه غیر فقیه، ورب حامل فقه إلی من هو أفقه منه. ثلاث لا یغل علیهم قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل لله، والنصيحة لائمة الحق، واللزوم لجماعة المؤمنین، فإن دعوتهم محیطة من ورائهم.

[المسلمون اخوة تتکافی دمائهم، وهم ید علی من سواهم، یسعی بذمتهم ادناهم.]

ترجمه: خداوند آسوده و خرم سازد بنده ای را که سخنم را بشنود، بفهمد و حفظ کرده، به کسی که آن را نشنیده، برساند. بسا حامل فقهی که فقیه نیست و بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خود می رساند. سه چیز است که دل فرد مسلمان به آنها خیانت نمی کند: خالص کردن عمل برای خدا، نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت مسلمانان. همانا دعای مسلمانان فراگیرنده است، هرآنکه را در دنبال باشد. مسلمانان برادرند و خوششان برابر است. آنان در برابر غیرشان یک دستند، و کوچک ترین آنان (برای اجرای پیمان امان) از سوی جامعه مسلمانان کوشاست (پیمانش معتبر است).

این خطبه کوتاه و پرمغز علاوه بر تاریخ یعقوبی در منابع زیر نقل شده است: سنن ابن ماجه از منابع اهل سنت، و کافی کلینی و تحف العقول ابن شعبه حرانی از منابع شیعه. (۶) سند روایت در کافی معتبر است. (۷) این خطبه در ۱۰ ذیحجه سال ۱۰ در مکه (مسجد خیف) ایراد شده و تحلیل محتوای آن به قرار زیر است.

پیامبر ابتدا افرادی که میراث علمی او را حفظ کرده با امانتداری به دیگر مسلمانان می رسانند دعا کرده است. چه بسا راوی خود به مفاد بلند آنچه نقل می کند واقف نباشد، و فردی که روایت برایش نقل می شود از ناقل داناتر باشد. مراد از فقه فهم دقیق است و منحصر به علم به احکام عملی فرعی نمی شود و همه ساحت های دین را در برمی گیرد. فقه بکار رفته در قرآن (توبه ۱۲۲) نیز به همین معنای اعم است.

نکته اصلی این خطبه پیامبر این است که مسلمان مجاز نیست در سه امر کم بگذارد و خیانت کند. یکی خلوص عمل برای خداوند، دیگری خیرخواهی در حق رهبران جامعه اسلامی و سومی همراهی با جماعت مسلمانان. اولی امری با دو حیثیت شخصی و اجتماعی است و دو دیگر اجتماعی است. اینکه نیت انسان پاکیزه باشد و همواره

خدا را در اعمال و رفتار و گفتار خود در نظر بگیرد ملاک تقوای دنیوی و پاداش اخروی است. نصیحت به ائمه مسلمین که در دوران معاصر حق انتقاد از رهبران و حکومت و دولت خوانده می‌شود از امهات تعالیم اجتماعی سیاسی اسلامی است. هر فردی موظف است آنچه خیر و صلاح می‌داند به رهبران تذکر دهد، اگر موضعشان بر حق است آنها را حمایت و تبعیت کند و اگر در موضعی اشتباه می‌کنند برای اصلاح اقدام کند. اما امر سوم معنایش لزوم همراهی با اکثریت جامعه بطور مطلق نیست، معنایش همراهی با جماعت یا اکثریت در زمانی است که جهتشان حق است، واضح است که گاهی ممکن است اکثریت جامعه اشتباه کنند. آن‌چنان که بعد از وفات پیامبر اکثر مسلمانان وصایای پیامبرشان را رعایت نکردند. معنای دقیق امر سوم آن است که اگر جهت کلی جماعت حق است افراد مجاز نیستند به خاطر جزئیات و امور شخصی از جامعه جدا شده عامل تفرقه شوند.

وقتی فرد با جماعت حق همراهی کرد دعای مسلمین او را هم فرا می‌گیرد و حفظ می‌کند ولو در زمانی متاخر باشد. بین مسلمانان رابطه اخوت برقرار است (حجرات ۱۰) و خونشان با یکدیگر در قصاص و دیات مساوی است، تفاوت‌های نژادی، مذهبی و اقتصادی و سیاسی باعث تفاوت در رنگین‌تر بودن خون یکی بر دیگری نمی‌شود. مسلمانان در مقابل دیگران دست واحد هستند. اگر یک مسلمان ولو از پائین‌ترین اقشار به فردی امان داد یا معاهده‌ای منعقد کرد، پیمان او برای همه مسلمانان لازم الرعایه خواهد بود. یعنی هر مسلمانی هرچند فرودست نماینده امت اسلامی است و انتخاب او محترم شمرده می‌شود.

ب. خطبه ایام تشریق

متن خطبه بر اساس تاریخ یعقوبی به شانزده فقره تقسیم شده و هر فقره در دیگر منابع اقدم سنی و شیعه معرفی شده و سپس مفاد هر فقره تحلیل شده است. کوشیده ام پرسش‌های معاصر را از نظر دور ندارم. پیامبر در انتهای هر فقره از مردم می‌پرسد آیا پیامش را دریافت کردند؟ و وقتی پاسخ مثبت می‌شنود خدا را به شهادت می‌گیرد. این شیوه استشهاد بر اهمیت مفاد خطبه می‌افزاید.

[۱] پیامبر از رحلت خود خبر می‌دهد

فقره آغازین خطبه به دو گونه مفصل و مختصر روایت شده است:

روایت مختصرتر: ایها الناس اسمعوا قولی فانی لادری لعلی لاالقاکم بعد عامی هذا بهذا الموقف ابداء. ترجمه: مردم سخنانم را بشنوید نمی‌دانم شاید بعد از امسال در چنین جایی هرگز شما را ملاقات نکنم.

این فقره را علاوه بر یعقوبی، ابن إسحاق، ابن هشام، و طبری از اهل سنت و کلینی در کافی و صدوق در من لایحضره الفقیه از شیعه روایت کرده‌اند. (۸) سند کلینی و صدوق معتبر است. (۹)

روایت مفصل‌تر در تحف العقول: الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونتوب الیه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا، من یهدی الله فلا مضلّ له و من یضلل فلا هادی له؛ واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد انّ محمدا عبده ورسوله. اوصیکم عبادالله بتقوی الله و احثکم علی العمل بطاعته واستفتح الله بالذی هو خیر؛ اما بعد: ایها الناس اسمعوا منی ما ابین لکم، فانی لادری لعلی لاالقاکم بعد عامی هذا فی موقفی هذا. (۱۰)

ترجمه: حمد از آن خداست، او را می‌ستاییم و از او یاری می‌جوئیم و از او آمرزش می‌خواهیم به سوی او توبه می‌کنیم، و از بدیهای نفس خود و از بدکرداری های خویشتن به خداوند پناه می‌بریم. هر آن کس که خداوند هدایتش کند گمراه کننده‌ای ندارد و هر کس را که بی‌راه گذارد هدایتگری ندارد. شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خداوند شایسته پرستش نیست که یگانه است و شریکی ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. شما را به به پروای الهی سفارش می‌کنم و بر طاعت او بر می‌انگیزم و با آنچه که بهتر است سخنم را آغاز می‌کنم، اما بعد، ای مردم از من بشنوید تا برایتان روشن سازم، زیرا نمی‌دانم شاید پس از امسال دیگر در این جایگاه با شما دیدار نکنم.

روایت ابن شعبه حرّانی سند ندارد. لذا اثبات صدر خطبه به روایت وی دشوار است. انتساب این صدر به پیامبر در منابع اهل سنت مستفیض است، اما اینکه پیامبر در این خطبه خاص هم اینگونه آغاز کرده است مستند نیست. آنچه در این فقره مهم و بی‌سابقه است این است که پیامبر (ص) برای نخستین بار خبر می‌دهد که چه بسا این آخرین ملاقات با مردم در مناسک حج باشد، کنایه از اینکه این آخرین سال حیات وی است. مردم می‌دانستند که رسول خدا (ص) دقیق سخن می‌گوید و تا شواهد کافی نداشته باشد خبر نمی‌دهد. پس سخنان بعدی پیامبر مهم‌تر می‌شود. این آخرین خطبه پیامبر در این موقف است.

[۲] احترام جان و مال مردم

به ربیعه بن أمیه بن خلف که خردسال بود و جلو شترش ایستاده بود گفت «یا ربیعه! قل یا ایها الناس إن رسول الله يقول: لعلکم لا تلقوننی علی مثل ما لی هذه وعلیکم هذا. هل تدرون أی بلد هذا؟ وهل تدرون أی شهر هذا؟ وهل تدرون أی يوم هذا؟ فقال الناس: نعم! هذا البلد الحرام والشهر الحرام والیوم الحرام. قال: فإن الله حرم علیکم دماءکم وأموالکم کحرمة بلدکم هذا، وکحرمة شهرکم هذا، وکحرمة یومکم هذا. ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم. قال: اللهم اشهد.»

ای ربیعه بگو: ای مردم همانا پیامبر خدا می گوید: شاید شما دیگر مرا در چنین حالی که من دارم و چنان حالی که شما دارید دیدار نکنید. آیا می دانید این چه شهری است؟ و این چه ماهی است؟ و این چه روزی است؟ مردم پاسخ دادند: آری، این شهر حرام (مکه) و این ماه حرام و این روز حرام است (عید قربان). پیامبر گفت: همانا خدا خونها و مالهای شما را همانند حرام بودن این شهر و ماه و روز بر یکدیگر حرام کرده است. آیا پیام را رسانیدیم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا تو شاهد باش.

این فقره را علاوه بر یعقوبی، ابن إسحاق و ابن هشام در سیره، طبری در تاریخ، صحاح سته از اهل سنت، و کلینی در کافی و صدوق در من لایحضر و خصال نقل کرده اند. سند روایت فریقین معتبر است. (۱۱)

در روایت تحف العقول بجای اموالکم «اعراضکم» نقل شده: ایها الناس ان دماءکم وأعراضکم حرام الی ان تلقوا ربکم کحرمة یومکم هذا، فی بلدکم هذا. ألا هل بلغت؟ اللهم اشهد. (۱۲) ترجمه: ای مردم بی گمان [ریختن] خونهایتان و آبروهایتان بر شما حرام است تا به پروردگار خود برسید، همچون حرمت امروزتان در همین سرزمین خودتان. آیا به خوبی رسالت خویش رساندم؟ بارالها تو خود شاهد باش.

البته در دیگر روایات نبوی حرمت اعراض خاطر نشان شده است. اما اینکه پیامبر (ص) در این خطبه چنین گفته باشد محرز نیست. به هر حال اولین سفارش پیامبر (ص) امنیت جانی و مالی مردم است: حق حیات و حق مالکیت. حرمت جان و مال مردم در ردیف حرمت مقدس‌ترین امور دینی معرفی شده است: مکه، ذیحجه و عید قربان. پیامبر قبل از هر توصیه دینی اهمیت این دو حق را گوشزد می‌کند. بجای نماز و روزه و زکات و حج از حرمت خون بیگناه و احترام مال مردم آغاز می‌کند.

[۳] نهی از کم فروشی، وجوب امانت‌داری، تساوی حقوقی و فضیلت تقوی

واتقوا الله «ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا تعثوا فی الأرض مفسدین» [هود ۸۵، الشعراء ۱۸۳]. فمن کانت عنده أمانة فلیؤدها. ثم قال: الناس فی الاسلام سواء، الناس طف الصاع لآدم وحواء، لا فضل عربی علی عجمی ولا عجمی علی عربی إلا بتقوی الله، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد.

از خدا پروا کنید. و از مال مردم کم نگذارید و در زمین فساد نکنید و هرکس نزد او امانتی باشد باید آن را برگرداند. مردم در اسلام برابرند، مردم به یک اندازه فرزند آدم و حوا هستند. عرب را بر عجم و عجم را بر عرب فضیلتی جز به تقوای الهی نیست. آیا رسانیدم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا شاهد باش.

از این فقره در منابع زیر تنها عبارت مربوط به امانت‌داری آن نقل شده است: سیره ابن إسحاق؛ سیره ابن هشام؛ تاریخ طبری؛ کافی کلینی؛ خصال و من لایحضره صدوق. (۱۳)

در تحف العقول عبارت مربوط به کم فروشی نیامده، عبارت امانت‌داری آن مشابه یعقوبی اما در موضعی دیگر است. اما ذیل این فقره به صورت زیر روایت شده است: أیها الناس، إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، کلکم لآدم

و آدم من تراب " إن أكرمكم عند الله أتقاكم " وليس لعربی علی عجمی فضل إلا بالتقوی. ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم. قال: فلیبلغ الشاهد الغائب. (۱۴) ترجمه: ای مردم همانا پروردگار شما یکی است، همه شما از آدم هستید و آدم از خاک. به درستی که ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست. [حجرات ۱۳] هیچ عربی را بر هیچ عجمی برتری نیست جز به تقوی. هان آیا پیام را رساندم؟ همه گفتند: آری. پیامبر گفت: پس حاضران به آنان که در اینجا حضور ندارند این مطالب را برسانند.

در این فقره سه توصیه مهم آمده است. امر اول که منبع وحید آن در این خطبه یعقوبی است نهی موکد قرآنی از کم فروشی از فساد در زمین است. امر دوم که در سه منبع اقدم اهل سنت، و به سند معتبر در منابع اصلی شیعه آمده وجوب امانت‌داری است. اما امر سوم که تنها در تاریخ یعقوبی و تحف العقول (هر دو بدون سند متأسفانه) نقل شده مسئله بسیار مهم تساوی مردم است. به روایت یعقوبی مردم در اسلام مساوی هستند. همه به یک اندازه فرزند آدم و حوا هستند. به روایت تحف العقول که روان‌تر است خدایتان یکی است، پدرتان هم یکی است، نسل همه‌تان به آدم برمی‌گردد و آدم از خاک است. نژاد و ملیت ملاک فضیلت نیست. فضیلتی جز به تقوی نیست. این گفتار نبوی نفی برتری‌جویی‌های موهوم است. ارجاع به تقوی که ملاک پاداش اخروی است معنایی جز تساوی حقوقی در دنیا ندارد و این مبنایی فاخر است.

[۴] عمل، نه نسب!

لَا تَأْتُونِي بِأَنْسَابِكُمْ وَأَتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ، فَأَقُولُ لِلنَّاسِ هَكَذَا، وَلَكُمْ هَكَذَا، أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.
ترجمه: نسبهای خود را نزد من نیاورید، بلکه عملهای خود را پیش من آورید. پس به مردم چنین می‌گویم و برای شما هم چنین است [عمل نه نسب]. آیا رساندم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.
این فقره را جز یعقوبی از اقدمین نقل نکرده است. خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲) هم در کتاب اخلاق ناصری آن را از پیامبر نقل کرده است. (۱۵) اگرچه این روایت فاقد سند است اما محتوای آن اشاره به امر ارتکازی عقلی است. در نزد پیامبر اسلام (ص) نسب ارزشی ندارد. آنچه ارزش دارد عمل است. این قاعده ارزشمند فرعی بر ذیل فقره پیشین است. عرب را بر عجم فضیلتی نیست. نسب بدون عمل برای هیچکس اعتبار نمی‌آورد چه قریشی، چه هاشمی، چه غیر آن. سیادت هم مشمول همین قاعده نبوی است.

[۵] پرهیز از انتقامهای جاهلیت

ثم قال: كل دم كان في الجاهلية موضوع تحت قدمي، وأول دم أضعه دم آدم بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب، وكان آدم بن ربيعة مسترضعا في هذيل، فقتله بنو سعد بن بكر، وقيل في بني ليث، فقتلته هذيل، ألا هل بلغت؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ. ترجمه: هر خونی که در جاهلیت بوده است زیر پای من نهاده است و نخستین خونی که آنرا فرو می‌نهم خون آدم بن ربيعة بن حارث بن عبدالمطلب است. وی در میان هذیل شیرخواره بود که بنی سعد بن بکر او را کشتند و بقولی در میان بنی لیث بود و بدست هذیل کشته شد. آیا رسانیدم. گفتند: آری. گفت: خدایا شاهد باش.

این فقره علاوه بر یعقوبی، در سیره ابن إسحاق و ابن هشام، تاریخ طبری، و در پنج کتاب از صحاح سته از اهل سنت، و در خصال صدوق و تحف العقول از منابع شیعی نقل شده است. ترمذی روایت را صحیح دانسته است. (۱۶) در تحف العقول این عبارت را اضافه دارد: وإن مآثر الجاهلیة موضوعة غیر السدانة والسقاية، والعمد قود وشبه العمد ما قتل بالعصا والحجر وفيه مائة بعیر، فمن ازداد فهو من الجاهلیة. ترجمه: همانا کارها و رسمهای افتخارآمیز عصر جاهلیت ملغی است بجز درباری و خدمتگزاری خانه کعبه و آب دادن به حاجیان. و در قتل عمد قصاص است و در شبه عمد که بوسیله عصا و سنگ صورت می‌گیرد صد شتر دیه‌اش می‌شود و هر که فزون‌تر خواهد به جاهلیت بازگشته است.

این فقره در ادامه فقره دوم در حمایت از حق حیات و نفی انتقام‌گیری‌های جاهلیت است. اگر فردی کشته شود اگر قتل عمدی بوده باشد اولیاء دم مجاز به قصاص قاتل، یا اخذ دیه و یا بخشش هستند. آنها مجاز به کشتن خویشاوندان یا اعضای قبیله قاتل نیستند. پیامبر تمام پرونده‌های قال دوران قبل از اسلام را مختومه اعلام کرد و از خون یکی افراد خانواده خود از نوادگان عبدالمطلب گذشت تا دیگران نیز به وی اقتدا کنند. بر اساس روایت تحف العقول تمامی مناصب دوران پیش از اسلام بجز دو مقام در خدمتگزاری خانه خدا لغو شده، در مجازات قتل شبه عمد نیز بجای قصاص دیه تعیین شده است. لغو رسوم و انتقام‌های جاهلانه قدم بزرگی در رهایی بشر بود.

[۶] لغو ربای جاهلیت

وکل ربا کان فی الجاهلیة موضوع تحت قدمی، وأول ربا أضعه ربا العباس بن عبد المطلب، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد. ترجمه: و هر ربائی که در جاهلیت بود زیر پای من نهاده است و نخستین ربایی را که فرو می‌نهم ربای عباس بن عبدالمطلب است، آیا رسانیدم؟ گفتند بله. گفت خدا شاهد باش.

اسناد این فقره همانند فقره قبل (۱۷) و مفاد آن نیز همانند آن در مقام لغو رسوم جاهلی این بار لغو ربای عصر جاهلی است. ربا در اسلام حرام موکد و اعلام جنگ با خداوند است. (بقره ۲۷۵) پیامبر در این فقره تذکر می‌دهد که مسلمانان حق ندارند از بهره‌های ربوی ماقبل اسلام استفاده کنند و با لغو ربای عمومی خود آغاز می‌کند تا دیگران نیز به ایشان اقتدا کنند. این فقره ادامه فقره دوم در دفاع از حق مالکیت مردم است.

[۷] در ماههای حرام دستکاری نکنید!

يا أيها الناس «إنما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا، يُحلّونه عاما ويُحرّمونه عاما يُواطئوا عدة ما حرم الله» [توبه ۳۷]، ألا وإن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات والأرض، وإن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله منها أربعة حرم: رجب الذي بين جمادى وشعبان يدعونه مضرا، وثلاثة متواليّة: ذو القعدة وذو الحجة والمحرم، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد.

ای مردم «همانا تاخیر ماه حرام فزونی در کفر است، آنان که کفر ورزیده اند بدان گمراه شوند. سالی حلالش و سالی حرامش شمارند تا با شماره آنچه خدا حرام کرده است موافق آرند.» زمان به همان وضعی که داشت بازگشت، روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید، ماهها نزد خداوند در کتاب خدا دوازده ماه است، چهار ماه آن حرام است:

رجب که میان جمادی و شعبان است و آن را رجب مضر می نامند، و سه ماه پی در پی: ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم. آیا رساندم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.

این فقره علاوه بر یعقوبی در دو سیره و تاریخ طبری و صحیح بخاری از منابع اهل سنت و خصال صدوق و تحف العقول روایت شده است. (۱۸) در حجاز در چهار ماه جنگیدن حرام بود. اعراب در عصر جاهلیت هر گاه هوس جنگ در ماههای یادشده می کردند، ماههای حرام را به تاخیر می انداختند! و با این حيله بر سر خود کلاه می گذاشتند. قرآن با صراحت دستکاری در ماههای حرام را ممنوع کرده تا حداقل چهار ماه سال از جنگ و تجاوز مصون باشد. پیامبر (ص) این حکم قرآنی را مورد تاکید قرار می دهد.

[۸] رعایت حقوق زنان

أوصيكم بالنساء خيرا، فإنما هن عوار عندكم لا يملكن لأنفسهن شيئا، وإنما أخذتموهن بأمانة الله واستحللتم فروجهن بكتاب الله، ولكم عليهن حق، ولهن عليكم حق كسوتهن ورزقهن بالمعروف، ولكم عليهن ألا يوطئن فراشكم أحدا، ولا يأذن في بيوتكم إلا بعلمكم وإذنكم، فإن فعلن شيئا من ذلك فاهجروهن في المضاجع واضربوهن ضربا غير مبرح، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد.

ترجمه: شما را به نیکی به با زنان وصیت می کنم، چه آنان را به شما سپرده اند، و چیزی از خود را بدست ندارند و شما آنان را به امانت خدا گرفته اید و با موازین کتاب خدا با آنان هم بستر گشته اید، شما را بر ایشان حقی و آنان را بر شما حقی است. پوشاک و خوراک ایشان به متعارف بر شماست، و حق شما بر ایشان آن است که پای کسی به

فراش شما نرسانند، و در خانه‌های شما جز با اطلاع و اذن شما کسی را راه ندهند، پس اگر از این موارد تخلف کردند، در خوابگاه از ایشان دوری گزینید و آنان را -نه سخت و دشوار- بزنید. آیا رسانیدم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.

این فقره در سه منبع اقدم سیره و تاریخ و پنج کتاب از صحاح سته اهل سنت و در خصال صدوق و تحف العقول از منابع شیعی نقل شده است. (۱۹) سند آن به روایت اهل سنت صحیح است و سند آن در کتب شیعه معتبر نیست. در نسخ این فقره در جمله دوم یک کلمه دو گونه ضبط شده است. عوان جمع عانیة یعنی اسیر، و عوار جمع عاریة یعنی سپرده و امانت.

در این فقره پیامبر پیروان خود را به نیکی با بانوان دعوت کرده است. در ازدواج زن به دست مرد سپرده شده در حالی که در امر زناشویی مرد صاحب اختیار است. اما شوهر باید توجه کند که همسرش در دست او امانت است و حلیت همبستری مبتنی بر کتاب خداست. لباس و غذای زن به شکل متعارف بر عهده شوهر است. پاکدامنی زن و اینکه به بسترش احدی جز شوهرش را راه ندهد و وورد هر مردی به خانه تنها با اطلاع و اجازه شوهر صورت گیرد. اگر زن مرتکب یکی از این دو امر (منافی پاکدامنی) شد (بعد از تذکر) در بستر از ایشان دوری کنید و آنها را بزنید اما نه به سختی و شدت.

فقره فوق با آیه ۳۴ سوره نساء سازگار است: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا. ترجمه: مردان، سرپرست و

نگهبان زنانند، بخاطر برتریهایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و بخاطر اتفاقی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند. و زنان صالح، زنانی هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند. و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! (و اگر مؤثر واقع نشد، در بستر از آنها دوری نمایید! و آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید! (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است.

عبارت «زنان به شما سپرده شده اند و چیزی از خود را بدست ندارند» تعبیر دیگری از قوامیت شوهر در آیه فوق است. نفقه زن به عهده مرد و اطاعت در امور زناشویی به عهده زن گذاشته شده است. این فقره از خطبه پیامبر قرینه بر این است که مراد از خوف نشوز در آیه عدم اطاعت زن از اوامر الهی یعنی مقدمات خروج از جاده پاکدامنی است نه اینکه زن موظف به اطاعت از شوهر در امور غیر مرتبط با پاکدامنی باشد. پیامبر دو مجازات ترک بستر و زدن بدون شدت را متوقف بر خروج از جاده پاکدامنی دانسته نه مطلقاً و این نکته مهمی است. در حقیقت این خطبه پیامبر قرینه بر تفسیر آیه در مورد نشوز می‌شود و اینکه نشوز خروج از اطاعت خداوند است نه خروج از اطاعت شوهر. بعلاوه خطبه زدن را مقید به غیرشدید کرده و این نیز نکته دیگری در تفسیر آیه در این موضع است.

آیا مفاد آیه ۳۴ سوره نساء و مفاد فقره فوق از خطبه پیامبر (ص) در مقام بیان حکم دائمی برای کلیه شرایط زمانی مکانی است یا اینکه حکم شرایط خاص فرهنگی اجتماعی است؟ واضح است که پاسخ این امر در آیات یا روایات ذکر نمی‌شود. پاسخ رویکرد سنتی به پرسش فوق، دائمی دانستن حکم آیه و روایت در مورد حقوق زنان است.

در این رویکرد عدالت استحقاقی اقتضایی جز این ندارد. پاسخ رویکرد نواندیش به پرسش مذکور این است که حکم مذکور در شرایط خاص دوران گذشته عادلانه، اخلاقی، معقول و کارآمد بوده است. اما عدالت مساواتی تبعیض جنسیتی و جواز زدن زن از سوی شوهر را مخالف موازین چهارگانه دانسته، در نتیجه قائل به نسخ عقلی مفاد آنها در دو نکته فوق می‌گردد. تفصیل بحث را در جای خود آورده‌ام. (۲۰)

[۹] حقوق بردگان

فَأَوْصِيَكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَطَعُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ، وَأَلْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَإِنْ أَذْنَبُوا فَكَلُوا عِقَابَاتِهِمْ إِلَى شَرَارِكُمْ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ. ترجمه: اکنون شما را درباره درباره بردگانتان سفارش می‌کنم. پس از آنچه می‌خورید به آنان بخورانید و از آنچه می‌پوشید به آنان بیوشانید و اگر گناهی مرتکب شدند عقوبت خود را به بدن خود واگذارید. آیا رسانیدم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.

این فقره از خطبه را جز یعقوبی در منابع سنی و شیعه کسی نقل نکرده است. مطابق این نقل پیامبر پیروانش را به رعایت حقوق بردگان فرامی‌خواند. بطور مشخص به سه نکته امر می‌کند: أولاً غذای بردگان: از آنچه می‌خورید به آنان بخورانید نه اینکه غذای پست‌تری به ایشان بدهید. ثانياً پوشاک بردگان: از آنچه خود می‌پوشید به آنان بیوشانید نه اینکه پوشاکی پست‌تر از پوشاک خود به آنها بیوشانید. ثالثاً تنبیه بردگان: اگر مرتکب خلافتی شدند آنها را تنبیه نکنید. اینکه تنبیه آنها را به بدن خود واگذارید، کنایه از این است که آنها را تنبیه نکنید، چرا که کسی که برده را تنبیه می‌کند از بدن است! آیا این احکام از مستحبات است یا از واجبات؟ ظاهراً در فقه با این امور

معامله واجب نشده است. واضح است که اصل برده داری متعلق به شرایط خاصی است و اصل این حکم در دوران

ما از جمله منسوخات عقلی محسوب می شود. (۲۱)

[۱۰] حقوق دینی

إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَغْشَاهُ وَلَا يَخُونُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ وَلَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا شَيْءٌ مِنْ مَالِهِ إِلَّا بِطَبِيبَةٍ نَفْسِهِ، أَلَا هَلْ

بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد. ترجمه: مسلمان برادر مسلمان است، او را نمی فریبد و خیانت نمی ورزد، و

پشت سرش بدگویی نمی کند، و خونس بر او حلال نیست و نه چیزی از مالش مگر به طیب نفس خودش. آیا

رسانیدم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.

این فقره از خطبه علاوه بر یعقوبی در دو سیره و تاریخ اقدم و سنن ترمذی از اهل سنت، و کافی کلینی و من

لایحضر صدوق از شیعه نقل شده است. سند روایت نزد فریقین معتبر است. (۲۲) در تحف العقول این فقره مختصرتر

به صورت زیر روایت شده است: أَيُّهَا النَّاسُ، "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ" وَلَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ مَالُ أَخِيهِ إِلَّا عَنْ طَيِّبِ نَفْسٍ

منه. أَلَا هَلْ بُلِغْتَ؟ اللَّهُمَّ اشْهَدْ (۲۳) ترجمه: همانا مومنان برادرند [حجرات ۱۰] مال برادر مومن بر مومنی روا

نیست مکر با رضایت صاحب مال. آیا پیام را رساندم؟ بارالها تو خود شاهد باش.

اخوت اسلامی از اصول قرآنی است (حجرات ۱۰). پیامبر به چندین حق متقابل مومنان اشاره می کند: اول عدم

فریبکاری و خیانت، دوم عدم غیبت، سوم حرمت خون او، چهارم حرمت تصرف در مالش بدون رضایت او. مورد

چهارم به یکی از قواعد محکم فقهی تبدیل شده است. دو حق اخیر در فقره دوم هم مورد بحث قرار گرفت و این فقره در حقیقت ادامه و تکمیل آن است.

در متون دینی حقوق فوق از جمله حقوق مومنان شمرده شده است. چون کلیه مخاطبان خطبه پیامبر مسلمانان بوده‌اند و پیامبر در مقام بیان رابط درونی امت اسلامی بوده، بحث در حقوق دینی متمرکز شده است. اما اینها حقوق عمومی بشر است نه حقوق اختصاصی مسلمانان. بر اساس تعالیم اسلامی جان و مال همه مردم محترم است، مگر در مقام دفاع مشروع. اخلاق اسلامی اجازه فریب و خیانت و غیبت غیرمسلمانان را می‌دهد؟! فتاوایی که حرمت این امور را منحصر به مسلمانان دانسته‌اند فتاوایی غیراخلاقی و غیرقابل دفاع هستند.

[۱۱] هیچ گناهی را کوچک نشمارید!

إن الشیطان قد یئس أن یعبد بعد الیوم، ولكن یطاع فیما سوی ذلک من أعمالکم الّتی تحتقرون، فقد رضی به، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد. ترجمه: همانا شیطان از اینکه پس از امروز پرستیده شود ناامید شد، لکن جز در پرستش، از کارهای شما که آنرا کوچک می‌شمایید فرمان برده شود و به آن خشنود است. آیا رساندم. گفتند بله. گفت: خدایا شاهد باش.

این فقره علاوه بر یعقوبی، در کتب سیره و تاریخ اقدم و سه کتاب از صحاح سته از اهل سنت، و در خصال و تحف العقول از شیعه نقل شده است. (۲۴) در این فقره پیامبر به دو نکته اشاره کرده است، یکی اینکه با تکمیل تعالیم اسلام خصوصا توحید، شیطان از اینکه پرستیده شود ناامید شده است، اما هنوز روزنه امیدی برایش مانده است و

آن نکته دوم در بیدارباش پیامبر است. شیطان به این راضی است که در منکراتی که شما آنها را کوچک می‌شمارید اطاعت شود. هر منکر و منهی الهی که رعایت نشود باعث شادمانی شیطان است. اصولاً معصیت صغیره و کبیره ندارد. هر فعلی که عصیان خداوند محسوب شود باعث دست افشانی شیطان و سقوط انسان است.

[۱۲] مجازات بیگناه دشمنی با خداوند است

این فقره سه گونه متفاوت روایت شده است:

الف. روایت یعقوبی: أَعْدَى الْأَعْدَاءِ عَلَى اللَّهِ قَاتِلٌ غَيْرُ قَاتِلِهِ وَضَارِبٌ غَيْرُ ضَارِبِهِ، وَمَنْ كَفَرَ نِعْمَةَ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَمَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، أَلَا هَلْ بَلَغْتَ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ. ترجمه: گستاخ‌ترین دشمن خدا کسی است که غیر قاتل خود خود را بکشد [قتل در غیر قصاص] و جز کسی که او را زده است بزند. و هرکس نعمت موالی خود را ناسپاسی کند، به آنچه خدا بر محمد فرستاده کافر شده است. و کسی که خود را جز به پدرش نسبت دهد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اوست. آیا رسانیدم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.

در این روایت به سه مسئله اشاره شده است: اول قتل غیر قاتل و ضرب غیر ضارب یعنی قتل و ضرب فرد بیگناه؛ اگر در قتل و ضربی بجای قصاص قاتل و ضارب فرد دیگری مثلاً از اقارب یا هم قبیله‌ای‌های قاتل یا ضارب مقتول یا مضروب شود چنین کاری دشمنی با خداوند است بلکه گستاخ‌ترین دشمنی با خداوند. حق حیات که در فقره دوم و دهم مورد بحث قرار گرفته بود در این فقره دنبال و تکمیل شد. دوم کفران نعمت موالی در حد انکار

قرآن است. انکار قرآن معادل کفر است، پس کفران نعمت موالی نیز کفر محسوب می شود. و این اهمیت وافر شکر نعمت را می رساند. سوم پنهان کردن نسبت به پدر و در عوض نسبت دادن به غیر پدر از عوامل مشمولیت لعن خدا و فرشتگان و مردم شمرده شده است. روشن بودن نسب افراد امر مهمی است. کلینی در کافی مسئله اول و دوم را از پیامبر در باب واحدی نقل کرده بدون اینکه آن را از خطبه منی معرفی کرده باشد. (۲۵)

ب. روایت تحف العقول: أیها الناس، إن الله قسم لكل وارث نصيبه من الميراث ولا تجوز لوارث وصية في أكثر من الثلث. والولد للفراس وللعاهر الحجر، من ادعى إلى غير أبيه، ومن تولى غير موالیه، فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ولا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا والسلام عليكم ورحمة الله. (۲۶) ترجمه: ای مردم همانا خداوند به هر وارثی بخشی از میراث را داده است و وصیت بر بیش از یک سوم مال نافذ نیست. و فرزند متعلق به صاحب بستر [شوهر] است و سزای زناکار [محسن] سنگ است، و هرکس خود را به غیر از پدرش منتسب سازد یا خود را به غیر از آزادکنندگان خویش وابسته معرفی نماید لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد. و خداوند از چنین کسی هیچ توبه و فدیة ای را نمی پذیرد. درود و رحمت خداوند بر شما باد.

در این روایت هم به سه مسئله اشاره شده است. اول عدم جواز وصیت بیش از ثلث برای برخی وارثان. مقدار هر یک از وارثان در کتاب خدا مشخص شده است. فرد مجاز است برای بعد از مرگ خود ثلث مالش را به هرکه مصلحت می داند ببخشد. اما در دو ثلث دیگر حقی ندارد. دوم در موارد مشکوک به زنا فرزند متولد شده متعلق به شوهر است و نصیب زناکار جز مجازات رجم نیست. سوم کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد و یا آزادشده

ای که خود را به غیر آزادکننده‌اش نسبت دهد مشمول لعنت خدا و فرشتگان و مردم است و خدا از چنین فردی توبه و فدیة‌ای را نمی‌پذیرد مگر اینکه حقیقت را برملا کند.

در مقایسه دو روایت، مسئله‌های اول و دوم در روایت دوم جدید است و مسئله سوم در هر دو روایت مشترک است با این تفاوت که روایت دوم در این مسئله دو نکته اضافی نسبت به روایت اول دارد. ضمناً هر دو روایت فاقد سند هستند.

ج. روایت صحاح ستة: الا لایجنی جان الا علی نفسه. لایجنی والد علی ولده، ولا مولود علی والده. ترجمه: آگاه باشید کسی جز بر جرائمی که خود مرتکب شده مجازات نمی‌شود، پدر به دلیل جرم فرزندش مجازات نمی‌شود و فرزند نیز به دلیل جرائم پدرش مجازات نمی‌گردد.

این روایت توسط ابن ماجه، ترمذی و نسایی با سند صحیح نقل شده است. (۲۷) این روایت تفسیر نبوی از آیه ولاتزر وازرة وزر اخری (انعام ۱۶۴، اسراء ۱۵، فاطر ۱۸، زمر ۷ و نجم ۳۸) است: هیچ گناهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود. لذا اگر کسی جنایتی کرد تنها خودش قصاص می‌شود نه خویشاوندان و هم‌قبیله‌ای‌هایش. نه پدر به جنایت فرزندش مجازات می‌شود نه فرزند به جنایت پدرش. این روایت مضمون مسئله اول روایت نخست است.

[۱۳] جهاد ابتدایی

ألا إني إنما أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله، وإني رسول الله، وإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق، وحسابهم على الله، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد. ترجمه: مرا فرموده‌اند که با مردم نبرد کنم تا بگویند خدایی جز الله نیست و من رسول خدا هستم. اگر اقرار کردند خون و مالهای خود جز به حق از من نگهداری کرده‌اند، و حساب ایشان بر خداوند است. آیا رسانیدم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.

این فقره از خطبه را احدی جز یعقوبی نقل نکرده، که آن هم بدون سند است. اما در منابع اهل سنت در چهار کتاب از صحاح سته بدون اشاره به اینکه جزئی از خطبه منی است، از پیامبر نقل شده است: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابن ماجه و سنن ترمذی. (۲۸) مطابق فقره فوق پیامبر مکلف و مامور به جهاد ابتدایی شده به این معنی که با غیرمسلمانان بجنگد تا با شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام مسلمان شوند و جان و مالشان محفوظ بماند مگر مرتکب جرمی شوند که حکمش با خداوند است و اگر قبول اسلام نکنند جان و مالشان هدر است.

درباره این فقره پرسشهای جدی مطرح است: پیامبر طبق کدام آیه قرآن به جهاد ابتدایی با چنین معنایی (وادار کردن مردم به قبول اسلام و مخیر کردن آنها بین قبول اسلام و مرگ) مامور شده است؟ با توجه به آیات متعدد آزادی در ایمان به خداوند (۲۹) آیا چنین اسلام آوردن توام با زور مورد قبول قرآن کریم است؟ با توجه به اینکه قرآن اهل کتاب را از غیر ایشان جدا کرده (توبه ۲۹) چگونه در فقره فوق به این تمایز مهم اشاره نشده است؟ با توجه به اینکه قرآن مقاتله را جز با کسانی که با مسلمانان وارد جنگ شده آنها را از خانه و کاشانه‌شان آواره کرده باشند تجویز نکرده (ممتحنه ۸-۹) چگونه فقره فوق با قاعده قرآنی مذکور سازگار است؟ آیا سیره عملی پیامبر

(ص) مسلمان کردن اجباری مردم بوده است؟ آیا جهاد ابتدایی به معنای مخیر کردن مردم بین اسلام آوردن و

مرگ، بعد از پیامبر هم مجاز است؟

به نظر می‌رسد نظر غالب مفسران، شارحان حدیث و فقیهان در پاسخ پرسشهای فوق چنین است: جهاد ابتدایی

یعنی جنگیدن برای گسترش اسلام حکمی سازگار با کتاب خدا و سنت پیامبر اوست و بعد از ایشان هم به شرط

قدرت مسلمین واجب است. (۳۰) نظر غالب شیعه محدودیت جهاد به معنی فوق به زمان حضور پیامبر و ائمه (ع)

بوده و در زمان غیبت قائل به تعطیل جهاد ابتدایی هستند. (۳۱) نظر برخی فقیهان متأخر عدم تعطیل جهاد در زمان

غیبت با اذن فقیه جامع شرایط است.

به عنوان نمونه استدلال یکی از فقهای که قائل به وجوب جهاد حتی در این زمان است و در نتیجه چنین جهادی

را بر پیامبر نیز روا می‌دانسته اشاره می‌کنم: «کسانی که جنگ با آنها واجب است به سه گروه تقسیم شده اند: گروه

اول کافران مشرک (غیر اهل کتاب) آنها را باید به توحید و اسلام دعوت کرد، اگر نپذیرفتند قتال و جهاد با ایشان

واجب است تا مسلمان شوند یا کشته شده زمین از لوٹ وجودشان پاک شود. در این امر بین قاطبه مسلمانان

اختلافی نیست. دلیل آن آیات متعددی از قرآن کریم است از جمله فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا

بالآخرة (نساء ۷۴) کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند، باید در راه خدا پیکار کنند؛ وقاتلوهم حتی لا

تکون فتنة ویکون الدین کله لله (الانفال ۳۹) و با آنها پیکار کنید، تا فتنه برچیده شود، و دین (و پرستش) همه

مخصوص خدا باشد؛ حرض المؤمنین علی القتال (الانفال ۶۵) ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق

کن؛ فإن انسلكم الأشهر الحرم فاقتلوا المشرکین (التوبة ۵) (اما) وقتی ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا

یافتید به قتل برسانید؛ وقاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة (التوبة ۳۶) و (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می کنند. و روایات مأثوره است، که مستفاد از آنها این است که جهاد از اهم واجبات الهی است و قدر متیقن آنها جهاد با مشرکین است، (از جمله روایات باب اول از أبواب جهاد العدو کتاب الجهاد وسایل الشیعة). گروه دوم کافران اهل کتاب یعنی یهود و نصاری هستند. مجوس و صابئین نیز به آنها ملحق می شوند. جنگ با آنها واجب است تا اسلام بیاورند، یا با ذلت جزیه بپردازند، بر این امر نیز کتاب و سنت دلالت می کند. قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین أوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون (التوبة ۲۹) با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمردند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند. گروه سوم بغات هستند.» (۳۲)

هیچیک از ادله فوق بر مطلوب دلالت نمی کند! اثبات مدعای مخیر کردن مردم بین قبول اسلام و مرگ قابل انتساب به قرآن و پیامبر (ص) نیست، بلکه کتاب و سنت بر خلاف چنین مدعایی است. (۳۳) در این زمینه به تفصیل و با جزئیات بحث خواهم کرد. در این مجال می توان گفت: اولاً هیچ سندی بر انتساب عبارت منقول یعقوبی به عنوان جزئی از خطبه منی پیامبر اقامه نشده است. چنین امر مهمی با یک نقل بی سند قابل اثبات نیست. ثانیاً مجموعه روایاتی که بدون ذکر جزئیات خطبه منی عبارت مذکور را به پیامبر نسبت داده و در چهار کتاب روایی اصلی اهل سنت نقل شده همگی به خبر واحدی از ابوهریره، عبدالله بن عمر و جابر برمی گردد که در اعتبار صدورش از

رسول الله (ص) جای بحث است. ثالثاً ملاک اعتبار حدیث عدم تعارض با محکّمات کتاب است. این روایت یقیناً فاقد شرط الزامی یادشده است. نتیجه: فقره فوق قابل انتساب به پیامبر (ص) نیست. جهاد در اسلام منحصر در جهاد دفاعی است. از اقسام دفاع رفع قید و بند از مردم برای شنیدن آزادانه پیام اسلام است، اما در نهایت انتخاب با خود مردم است و جان و مال افراد مصون از تعرض است حتی اگر انتخابشان نادرست باشد.

[۱۵] کتاب الله و عترتی

این فقره مهم خطبه در کتب اقدم فریقین حداقل دو گونه روایت شده است:

روایت اول: کتاب الله و عترتی اهل بیتی

روایت یعقوبی و تحف العقول: لا ترجعوا بعدی کفاراً مضلین یملک بعضکم رقاب بعض، إنی قد خلفت فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلّوا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی. ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم! قال: اللهم اشهد. (۳۴) ترجمه: مبدا بعد از من کافرانی گمراه کننده شوید که بعضی از شما مالک الرقاب بعضی دیگر باشد. به درستی که من در میان شما چیزی به جای گذاشتم که اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم خاندانم. آیا رسانیدم؟ گفتند: بله. گفت: خدایا شاهد باش.

بخاری، کلینی و صدوق در من لایحضر تنها جمله نخست این فقره را نقل کرده‌اند. (۳۵) گفتنی است که حدیث تقلین با مفاد «انی تارک فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیتی» به عنوان جزئی از خطبه غدیر خم پیامبر (ص) از چهار طریق زیر در منابع اقدم اهل سنت روایت شده است: ۱. روایت دوم زید بن ارقم (مسند احمد بن حنبل،

صحیح مسلم و سنن ترمذی؛ ۲. روایت دوم أبو سعید خدری (مسند احمد بن حنبل)؛ ۳. روایت جابر بن عبدالله انصاری (سنن ترمذی)؛ ۴. روایت سوم زید بن ارقم (انساب الاشراف بلاذری و سنن نسائی) (۳۶) بنابراین منابع اقدم اهل سنت حدیث ثقلین قبل از غدیر خم در خطبه منی هم بر زبان پیامبر جاری شده است.

مطابق روایت نخست پیامبر پیروانش از کفر و گمراهی بعد از خود برحذر می دارد از اینکه برخی از آنها بر برخی دیگر سلطه پیدا کنند. سپس به آنها بشارت می دهد که من از خود چیزی بیادگار گذاشته ام که اگر به آن چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و عترت یعنی اهل بیتم. سپس پیامبر از آنها می پرسد که آیا پیام را گرفتید. و مردم پاسخ مثبت می دهند و پیامبر خدا را به شهادت می طلبد.

روایت دوم. کتاب الله و سنة نبیه

الف. سیره ابن إسحاق و ابن هشام: فاعقلوا قولی فانی قد أبلغت و قد ترکتم فیکم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا، امرا بینا، کتاب الله و سنة نبیه. (۳۷) ترجمه: سختم را فهم کنید. به تحقیق به شما رساندم. بین شما چیزهایی می گذارم که اگر به آنها چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید، امری آشکار، کتاب خدا و سنت پیامبرش.

در این روایت جمله صدر روایت اول نیامده، بعلاوه عبارت کلیدی «عترتی اهل بیتی» به «سنة نبیه» تغییر یافته است. یعنی پیامبر دو چیز از خود بیادگار گذاشته کتاب خدا و سنت خودش. در این روایت عترت و اهل بیت پیامبر از معالم دین نیستند. آیا مذهب راوی در کیفیت نقل دخیل بوده است؟ والله عالم.

ب. روایت مسلم، ابی داود، و خصال صدوق: قد ترکتم فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به: کتاب الله وانتم تساؤلون عنی، فما انتم قائلون؟ قالوا: نشهد انک قد بلغت وادیت و نصحت فقال باصبغه اسبابة یرفعها الی السماء

و ينكتها الى الناس اللهم اشهد اللهم اشهد ثلاث مرات. (۳۸) ترجمه: [بعد از خود] چیزی را بجا می‌گذارم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و از من پرسیده می‌شوید. پس چه خواهید گفت؟ مردم پاسخ دادند: شهادت می‌دهیم که شما [رسالت خود را] ابلاغ و ادا کرده و خیرخواهی نمودید. در حالی که انگشت اشاره خود به آسمان بلند کرده بود به‌سوی مردم نشانه رفته بود به آن سه بار گفت: خدایا تو شاهد باش. در سه نقل فوق هم تقلین کتاب خدا و سنت رسول الله است و ثقل دوم عترت و اهل بیت نیست. در اینکه شیخ صدوق چنین روایتی را نقل کرده تعجب است. هرچند گذشت که سند روایت خصال بی اعتبار است. البته شیخ صدوق در کمال الدین خود حدیث تقلین را با عبارت عترتی اهل بیتی نقل کرده است. (۳۹) ضمناً در سنن ابن ماجه و ابی داود عبارات کلاً متفاوتی نقل شده است. (۴۰)

[۱۶] مسئولیت ابلاغ

إنکم مسؤولون فلیبلغ الشاهد منکم الغائب. (۴۱) ترجمه: البته از شما سوال می‌شود، پس باید حاضر شما به غایب برساند.

علاوه بر یعقوبی، صحیح بخاری نیز این فقره را نقل کرده است. پیامبر در انتهای خطبه‌اش بر مسئولیت مردم تأکید می‌کند. و اینکه حاضران به غائبان برسانند. و بدینگونه خطبه پیامبر بعد از چهارده قرن به گوش من و تو رسیده است.



مروری بر خطبه‌های مهم پیامبر در خیف و منی

به لحاظ سندی خطبه مسجد خیف به روایت فریقین صحیح است. اما خطبه منی، سیزده جزء از شانزده جزء آن به شکل مسند در احادیث اهل سنت و برخی از این اجزاء در احادیث شیعه نقل شده است. به عبارت دیگر بیش از چهار پنجم خطبه نقل شده توسط یعقوبی سندا معتبر است. از سه قسمت باقیمانده فقره چهارم (عمل و نسب) و فقره نهم (حقوق بردگان) از غیر یعقوبی در کتب فریقین یافت نشد. اما فقره مهم سیزدهم (جهاد ابتدایی) به عنوان جزء خطبه منی در غیر یعقوبی در کتب فریقین دیده نشد. هرچند در صحاح اهل سنت از پیامبر نقل شده هرچند به عنوان جزئی از خطبه منی نیست.

موضوع خطبه مسجد خیف اخلاص در عمل، نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت مسلمانان است. سه چهارم خطبه منی توصیه‌های اخلاقی است: احترام جان و مال مردم؛ نهی از کم فروشی، وجوب امانت‌داری، تساوی حقوقی و فضیلت تقوی؛ عمل، نه نسب! پرهیز از انتقامهای جاهلیت؛ لغو ربای جاهلیت؛ در ماههای حرام دستکاری

نکنید! رعایت حقوق زنان؛ حقوق بردگان؛ حقوق دینی؛ هیچ گناهی را کوچک نشمارید! مجازات فرد بیگناه دشمنی با خداوند است. یک چهارم باقیمانده مربوط به موازین باور اسلامی است: مسئولیت مردم، دو میزان راهنما پس از پیامبر (کتاب خدا و عترت او) و بالاخره جهاد ابتدائی که مطابق تحقیقی که انجام شد انتساب آن به پیامبر مردود است.

یک چهارم از مفاد این دو خطبه احکام موقت دوران گذشته بود: پرهیز از انتقامهای جاهلیت، لغو ربای جاهلیت، در ماههای حرام دستکاری نکنید! و حقوق بردگان. اصل فقره رعایت حقوق زنان بحثی دائمی است، اما نیمی از مفاد این فقره مطابق تحقیقی که گذشت از احکام موقت منسوخ محسوب می شود. بنابراین بیش از پنج هشتم خطبه حاوی موازین دائمی اخلاقی یا اعتقادی است. بنابراین می توان گفت آخرین وصایای پیامبر رحمت تذکرات ارزشمندی برای ارتقای سبک زندگی مومنان است. خطبه منی پیامبر یک دوره مختصر و نسبتاً جامع اهم تعالیم اسلامی است. با مراجعه به آن می توانیم خودمان را آزمون کنیم که تا چه حد به موازین مورد توصیه پیامبرمان خصوصاً در ساحت اخلاق پابند بوده ایم.

بحث دوم. خطبه غدیر خم



و چون روز حرکت [روز ۱۳ ذیحجه حرکت از منی به مکه] رسید [پیامبر] به کعبه درآمده وداع کرد و بدو وحی آمد: “الیوم اکملت لکم دینکم، و اتممت علیکم نعمتی، و رضیت لکم الاسلام دیناً” (مائده ۳) امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.

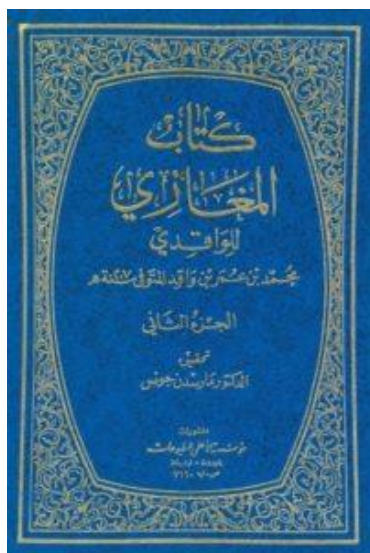
شبانه بیرون آمد و رهسپار مدینه شد و در هجدهم ذیحجه بجایی نزدیک جحفه که آن را غدیر خم می گفتند رسید و به خطبه خواندن ایستاد و دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قالوا: بلی یا رسول الله! قال: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ. آیا من از خود مومنان به ایشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا. گفت: پس هر که من سرور اویم، علی نیز سرور اوست. خدایا

دوستی کن با هر که او را دوست بدارد و دشمنی کن با هر که با او دشمنی ورزد.

ثم قال: أيها الناس أني فرطكم وأنتم واردى على الحوض، وإنني سائلكم، حين تردون علي، عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما. وقالوا: وما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم، فاستمسكوا به ولا تفلتوا، ولا تبدلوا، وعترتي أهل بيتي. (۴۲) سپس گفت: ای مردم اینک من پیش روی شمایم و شما سر حوض (کوثر) نزد من می آئید و البته هنگامی که بر من درآئید درباره دو چیز گرانبها از شما پرسش خواهم کرد. پس بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار می کنید. گفتند ای رسول خدا آن دو چیز گرانبها چیست؟ گفت: ثقل اکبر قرآن است وسیله ای که یک سر آن بدست خدا و سر دیگر بدستهای شماست. پس بدان چنگ بزنید و گمراه نشوید و دگرگونش نکنید، و ثقل دیگر عترتم، خاندان من.»

درباره این خطبه مهم جلسه مستقلی بحث کرده ام: [بازخوانی خطبه پیامبر \(ص\) در غدیر خم](#) تکرار نمی کنم.

بحث سوم. سپاه اسامة



وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (أحزاب ۳۶) هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!

به روایت یقوبی: چون [پیامبر] به مدینه رسید و چند روزی گذشت أسامة بن زید بن حارثة را بر بزرگان مهاجرین و انصار فرمانی بخشید و او را فرمود تا آهنگ شام کند. همانجا که پدرش به شهادت رسیده بود. از اسامة روایت شده است که گفت: رسول خدا مرا فرمود بامدادان بر یبنی [شهر کوچکی نزدیک رمله] در زمین فلسطین حمله برم و سپس آتش بزنم. و دیگران روایت کرده‌اند که رسول خدا او را فرمود تا زمین بقاء [تابع دمشق] را زیر پای اسبان درنوردد. ابوبکر و عمر نیز از لشکریان بودند، و مردمی به سخن آمدند و گفتند: أسامة جوان هفده ساله است. پس رسول خدا گفت: اگر هم اکنون بر أسامة طعن می‌زنید، پیش از این بر پدرش نیز طعن زدید، با اینکه هر دو به راستی برای فرماندهی شایستگی داشتند. رسول خدا پیش از آنکه لشکر را روانه سازد بیمار شد و أسامة در جُرف (سه مایلی مدینه به طرف شام) توقف داشت. پس چون بیماری او سخت شد گفت: لشکر أسامة را روانه سازید. و این سخن را چند بار گفت. (۴۳)

ابن إسحاق در سیره خود دوبار به این واقعه به اختصار تمام اشاره کرده است (۴۴): أسامة ابن زید را با لشکری بسیار به غزو شام و زمین فلسطین فرستاد و این آخر همه لشکرها بود که سید به غزوها فرستاده بود و لشکر مهاجر جمله همراه وی کرده بود. (۴۵) واقدی (۲۰۷-۱۲۹) در المغازی بیشترین جزئیات را درباره جیش أسامة

آورده است. از خلال روزشمار واقعه در المغازی بدست می‌آید که اولاً پیامبر طی شانزده روز چندین بار به خروج سریع سپاه اسامه از مدینه فرمان داده اما اسامه عجله ای برای رفتن نداشته است و این تناقل تا وفات پیامبر طول می‌کشد. بر خلاف ابن إسحاق واقدی نام بزرگان مهاجرین که به فرمان پیامبر در تدارک پیوستن به سپاه اسامه بودند را نقل کرده است: عمر بن خطاب، ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص و ابوالاعور سعید بن زید بن عمرو بن نفیل. به نقل واقدی: عمر بن خطاب قسمتی از اعتراض مهاجرین به نوجوانی فرمانده را که شنیده و پاسخ داده بود به پیامبر منتقل کرد. پیامبر خشمگین شد و گفت: قبلاً این اعتراض به پدرش هم شده بود و شایستگی هر دو محرز است. و این روز شنبه دهم ربیع الاول بود. مسلمانانی که با أسامة بیرون رفته بودند برای وداع با رسول خدا به مدینه آمدند و عمر بن خطاب هم میان آنها بود. رسول خدا امر فرمود: زود اسامه را راه بیندازید. در این موقع ام ایمن وارد شد و گفت: ای رسول خدا اگر مصلحت بدانید اجازه فرمائید که اسامه بماند تا شما بهودی یابی که اگر در این حال بیرون برود از خود بیخود و نگران است. پیامبر (ص) باز هم فرمود: اسامه را روبراه کنید و راهش بیندازید. دوشنبه باز اسامه به بالین پیامبر آمد. پیامبر به او فرمود همین امروز صبح در پناه خدا حرکت کن. ابوبکر هم اجازه خواست به سنع (خانه اش در مدینه) برود. پیامبر اجازه داد. چند ساعتی از روز بیشتر نگذشته بود در همان حال که اسامه می خواست از جرف حرکت کند فرستاده ام ایمن که مادر او بود پیشش آمد و خبر آورد که رسول خدا در حال مرگ است. اسامه همراه عمر و ابوعبیده جراح به مدینه برگشت. هنگام ظهر پیامبر رحلت فرمود. (۴۶)

بلاذری (م ۲۷۹) در انساب الاشراف نوشته است که ابوبکر و عمر در زمرة کسانی بودند که پیامبر به لشکر اسامه فرستاد. اما قبل از اینکه سپاه روانه شود پیامبر بیمار شد، پس وصیت کرد سپاه اسامه روانه شود. (۴۷) طبری نیز به نقل از ابن إسحاق تصریح کرده پیامبر آنچه توانست از مهاجران اولیه را با اسامة فرستاد. در این زمان پیامبر بیمار شد و منافقان فراوان در سالاری اسامه به دلیل جوانیش دسیسه کردند. با پخش خبر بیماری پیامبر اسود در یمن، مسیلمه در یمامة و طلحة در دیار اسد به پا خواستند و پیامبر از کارشان خبر یافت. پیامبر با اینکه از شدت سردرد دستاری به سرش بسته بود به دفاع از فرماندهی اسامه سخن گفت و در انتها گفت: خدای لعنت کند آنها را که قبر پیامبران خویش را مسجد می‌کنند. (۴۸) البته مفاد نقل مذکور مورد تایید شهرستانی نیست. شیخ مفید (م ۴۱۳) در ارشاد خود نقل کرده که پیامبر بعد از آخرین نماز در مسجد، ابو بکر و عمر و عده‌ای که در مسجد حضور داشتند طلبیده فرمود مگر دستور ندادم شما همراه جیش اسامه بخارج شهر کوچ کنید؟ عرض کردند آری. فرمود بنا بر این برای چه مخالفت کردید؟! ابو بکر گفت من همراه جیش اسامه بخارج مدینه رفتم لیکن برای آنکه عهدی تازه کرده باشم مراجعت نمودم. عمر گفت یا رسول الله من (از مدینه) خارج نشدم زیرا می‌خواستم خودم از بیماری شما باخبر باشم و از دیگران خبر ناراحتی شما را نپرسم. رسول خدا (ص) آنها را موکدا به همراهی با جیش اسامه دعوت کرد. (۴۹)

با توجه به منابع اقدم فوق می‌توان نتیجه گرفت که یکی از واپسین آرزوهای پیامبر فرستادن سپاه اسامه برای جنگ با روم بوده است. پیامبر بسیار جوان و بانگیزه‌ای فرمانده را برای این سپاه نصب کرده بود و بزرگان مهاجرین و انصار را به حضور فعالانه در این سپاه امر کرده بود. با توجه به بیماری پیامبر و احتمال رحلت ایشان بزرگان

مهاجرین و انصار تمایلی به تنها گذاشتن پیامبر در چنین حالتی نداشتند و ترجیح می دادند در آن زمان حساس در مدینه باشند. اصرار مکرر و موکد پیامبر به اعزام سپاه همراه با سران مهاجرین و انصار قابل توجه است. پیامبر وقتی تناقل صحابه خود را در اجرای فرمانش دید در حال بیماری بر تاکیدات خود بر تسریع در اعزام سپاه اسامه افزود. اما علیرغم فرامین روشن پیامبر این تناقلها و تخلفها آنقدر ادامه یافت که پیامبر از دنیا رفت. منابع اقدم اهل سنت در اینکه جناب عمر بن خطاب مامور به حضور در این سپاه بود همداستانند. در مورد جناب ابوبکر دوگونه نقل شده واقدی او را ماذون به ماندن در مدینه دانسته، اما بلاذری، یعقوبی و مفید شیخین را ماموران خدمت در جیش اسامه معرفی کرده اند. ابن اسحاق و به تبع او ابن هشام و طبری ترجیح داده اند به جزئیات قضیه نپردازند. فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلَمُوا تَسْلِيمًا (نساء ۶۵) به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

عدم اطاعت از آخرین فرمان‌های پیامبر از جمله موارد اختلاف شیعه و سنی در قضیه جانشینی پیامبر است. به نظر شیعه آنها که از تبعیت از دستور پیامبر علیرغم تاکید موکد ایشان تخلف کردند شایسته جانشینی ایشان نیستند.

بحث چهارم. وفات



وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (آل عمران ۱۴۴) محمد (ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

زمان رحلت پیامبر (ص)

پیامبر در چه تاریخی رحلت کرد؟ در دوشنبه اواخر صفر یا اوایل ربیع الاول سال یازدهم هجری. به روایت ابن إسحاق (م ۱۵۱) اواخر صفر یا اوایل ربیع الاول بیماری احتضار پیامبر در گرفت. (۵۰) او و ابن هشام (م ۲۱۸) روز و ماه رحلت را تعیین نکرده اند. حسن بن موسی نوبختی (متوفی نیمه اول قرن چهارم) در فرق الشیعة رحلت پیامبر را در ماه ربیع الاول دانسته است. (۵۱)

به روایت یعقوبی (۲۸۴) بیماری پیامبر (ص) چهارده روز طول کشید و در روز دوشنبه دوم ربیع الاول و از ماههای عجم در ماه اذار و در قران عقرب وفات کرد. (۵۵۲) پس به نظر وی روز وفات ۲ ربیع الاول سال ۱۱ بوده است. قول چهارم ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم است. واقدی (م ۲۰۷) در مغازی، کلینی (م ۳۲۹) در کافی، محمد بن جریر بن رستم طبری (متوفی اوایل قرن چهارم) در المسترشد، و مسعودی (م ۳۴۶) در مروج الذهب این قول را برگزیده اند. (۵۳) قول پنجم قول شیخ مفید (م ۴۱۳) در ارشاد و شیخ طوسی (م ۴۶۰) در تهذیب است: پیامبر (ص) در روز دوشنبه دو شب مانده به آخر صفر سال ۱۱ هجری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت. (۵۴) در حالی که هیچ مستند روایی ولو ضعیف بر اینکه ۲۸ صفر زمان رحلت پیامبر بوده در دست نیست. (۵۵)

شیخ عباس قمی (م ۱۳۱۹ ش) در منتهی الآمال نوشته است: اکثر علمای فریقین روایت کرده اند که سید انبیاء (ص) در روز دوشنبه به عالم بقاء رحلت کرد. به نظر اکثر علمای شیعه روز رحلت ۲۸ ماه صفر بوده، در حالی که اکثر علمای اهل سنت ۱۲ ماه ربیع الاول را روز رحلت دانسته اند. خود وی دوم ربیع الاول را ترجیح داده است. (۵۶) به نظر می رسد دوشنبه دوم ربیع الاول سال یازدهم به عنوان روز رحلت پیامبر (ص) خالی از قوت نیست. راستی

چرا نباید بر روز واحدی به عنوان زمان رحلت پیامبر (ص) در جهان اسلام توافق کرد؟ یقیناً در چنین امری رشد در خلاف نیست!

مراسم غسل و دفن

سن پیامبر در زمان وفات ۶۳ سال بود. علی بن ابی طالب او را غسل داد، فضل بن عباس بن عبدالمطلب و أسامة بن زید آب می ریختند. (۵۷) به روایت یعقوبی: آوازی از خانه شنیدند که صدا را می شنیدند و شخص را نمی دیدند. صدا می گفت:

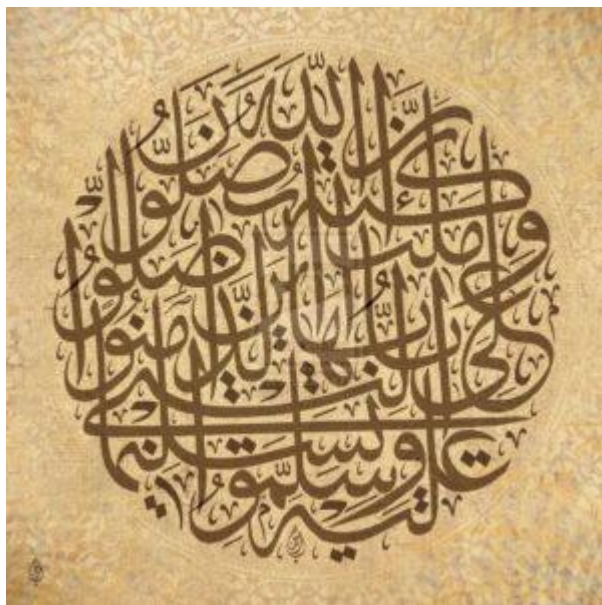
السلام ورحمة الله وبركاته علیکم أهل البيت، انه حمید مجید، إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس، أهل البيت، ویطهرکم تطهیرا، کل نفس ذائقة الموت، وإنما تُوفَّون أجورکم يوم القيامة، فمن زُحِرَ عن النار وأُدْخِل الجنة فقد فاز، وما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور، تُبْلَوْنَ فی أموالکم وأنفسکم، ولتسمعنَّ من الذین أوتوا الكتاب من قبلکم ومن الذین أشْرکوا أذى کثیرا، وأن تصبروا وتتقوا فإن ذلك من عزم الأمور، إن فی الله خلفا من کل هالک وعزاء من کل مصیبة، عظم الله أجورکم، والسلام ورحمة الله. فقیل لجعفر بن محمد: من کنتم ترونه؟ فقال: جبریل! (۵۸)

ترجمه: درود و رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد. همانا خدا ستوده و بزرگوار است. جز این نیست که خدا می خواهد تا پلیدی را از شما خانواده دور دارد و شما را پاکیزه سازد پاکیزه ساختنی. هر جانی چشنده مرگ است و جز این نیست که روز رستاخیز به مردهای کامل خویش می رسید. پس هر کس که از آتش دور بماند و در بهشت درآید راستی که رستگار است، و زندگی دنیا جز بهره فریب نیست. همانا در مالها و جانهایتان آزموده

شوید، و البته از کسانی که پیش از شما کتاب داده شدند و از مشرکان آزار بسیار خواهید شنید و اگر شکیبایی و پرهیزکاری کنید راستی که آن از کارهای شایسته است. همانا در خدا جانشینی است از هر مرده ای و شکیبایی است از هر مصیبتی. خدا پاداش شما را بزرگ گرداند. درود و رحمت خدا بر شما باد. به جعفر بن محمد گفته شده ش: شما او را چه کسی می دانستید؟ گفت: جبرئیل.

به روایت یعقوبی و بلاذری: رسول خدا (ص) کفن شد و علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب و به قولی فضل بن عباس و شقران غلام رسول خدا به قبرش داخل شدند. به تقاضای انصار اوس بن خولی از بنی حبلی هم بیاری ایشان آمد. ابوطلحه بن سهل انصاری و ابو عبیده بن جراح قبر پیامبر را کردند. چند روزی بر پیامبر نماز گزارده شد و مردم می آمدند و دسته دسته نماز می گزاردند و پاسی از شب چهارشنبه گذشته بود که پیامبر (ص) به خاک سپرده شد. قبرش را چهار گوشه ساختند نه برآمده. (۵۹) شیخ مفید در ارشاد نقل کرده که زمانی که بنی هاشم مشغول غسل و کفن و دفن رسول الله (ص) بودند اکثر مردم حاضر نبودند چرا که مهاجرین و انصار مشغول مشاجره در امر خلافت بودند. (۶۰) و غمگین تر از همه فاطمه زهرا (س) بود: چه صبح بدی است! (۶۱) و راستی این غمگین ترین روز در تاریخ اسلام بود.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (أحزاب ۵۶) خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.



پایان جلسه اول

موضوع جلسه دوم: دو هفته آخر زندگی پیامبر (ص)

سخنرانی جمعه ۲۶ آبان ۱۳۹۶، ۲۸ صفر ۱۴۳۹، ۱۷ نوامبر ۲۰۱۷، بنیاد توحید، سن حوزه کالیفرنیا

یادداشت‌ها

۱. تاریخ یعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا، شركة الاعلامی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۴۵۴-۳۲۷.
۲. اجمالا برخی خطب و کلمات قصار پیامبر علاوه بر تاریخ یعقوبی (ص ۴۳۸-۴۱۳) در منابع شیعی زیر قابل مراجعه است: حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، تحقیق حسین الاعلمی، منشورات المؤسسة الاعلمی، بیروت، ۲۰۰۲م، ما روی عن النبی (ص)، ص ۴۸-۱۳؛ محمد بن علی الصدوق، من لایحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۲ق، مکتبه الصدوق، باب ذکر جمل من نواهی النبی (ص)، ج ۴ ص ۱۷-۳. روایات منقول از پیامبر در کتب روایی به تناسب موضع پراکنده است.
۳. سیره ابن اسحاق، (تحقیق احمد فرید المزیّدی، دارا الکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۴م)، ج ۲، ص ۶۷۰-۶۷۲؛ سیره ابن هشام، (تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۹۰م)، ج ۴، ص ۲۴۸-۲۵۱؛ و الطبری، تاریخ الرسل والملوک، (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف بمصر، قاهرة، الطبعة الثانية، بی تا)، ج ۳ ص ۱۵۰-۱۵۲ از منابع اقدم اهل سنت، و تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۴۴۲-۴۳۹؛ شیخ صدوق، الخصال (تصحیح علی اکبر الغفاری، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۳۹۲)، ابواب الاثنی عشر، ح ۶۲ ج ۲ ص ۵۳۰-۵۳۱؛ (و به نقل وی محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، کتاب تاریخ نبینا (ص)، ابواب احواله من البعثة الی نزول المدينة، باب ۳۶: حجة الوداع، ح ۸، ج ۲۱ ص ۳۸۱؛ و کتاب الروضة، ابواب المواعظ والحکم، باب ۶: جوامع وصایا رسول الله و

مواعظه و حکمه، ح ۱۴، ج ۷۷، ص ۱۲-۱۲۱؛ و حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۲۹-۳۰ از منابع اقدم شیعه.

۴. حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال: حدثنا ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالکریم بن اخي ابي زرعة قال: حدثنا ابن عون قال: حدثني مكي بن ابراهيم البلخي قال حدثنا موسى بن عبيدة عن صدقة بين يسار عن عبدالله بن عمر. در سلسله سند صدوق هفت راوی نقل شده است. غیر از راوی نخست که از مشایخ صدوق است پنج راوی دیگر در کتب رجالی شیعه یا اصلاً ذکر نشده اند (عبدالله بن محمد بن عبدالکریم، مکی بن ابراهیم البلخی و صدقة بین یسار) یا مجهول محسوب شده اند (موسی بن عبيدة و ابن عون). بنابراین سند این خطبه در خصال صدوق معتبر نیست.

۵. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲، ج ۱ ص ۵۰۸-۵۰۲.

۶. تاریخ الیعقوبی، ج ۱ ص ۴۳۹؛ سنن ابن ماجه، کتاب ۲۵: المناسک، باب ۷۶: الخطبة يوم النحر، ح ۳۰۵۶، ج ۲، ص ۱۰۱۵-۱۰۱۶؛ محمد بن یعقوب الكليني، الکافی، کتاب الحجّة، باب ما امر النبي بالنصيحة لائمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم و من هم؟ ح ۱ و ۲، ج ۱ ص ۴۰۴-۴۰۳؛ و ابن شعبه الحرّانی، تحف العقول، وروی عنی ص فی قصار هذه المعانی، قال (ص) فی مسجد الخيف، ص ۳۶.

۷. کلینی روایت را با سه سند نقل کرده، دو سند اول معتبره است و سومی مرسله. (مجلسی، مرآت العقول، ج ۴ ص ۳۲۷-۳۲۳)

۸. تاریخ الیعقوبی، ج ۱ ص ۴۴۰-۴۳۹؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳ ص ۱۵۰؛ کلینی، الکافی، کتاب الدیات، باب الآخر منه [القتل]، ح ۵، ج ۷ ص ۲۷۴-۲۷۵؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، کتاب الدیات، احکام الدماء والقود والقصاص، باب تحریم الدماء والاموال بغير حقها، ح ۵۱۵۱، ج ۴، ص ۹۲-۹۳.

۹. سند کلینی: عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن اخيه الحسن عن زرعة عن سماعة عن ابي عبدالله (ع)؛ سند صدوق: روی زرعة عن سماعة عن ابي عبدالله (ع). سند حدیث کلینی و صدوق موثق است. (محمد تقی مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۰ ص ۲۷۰)

۱۰. تحف العقول، ص ۲۹.

۱۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۱ ص ۴۴۰؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۱-۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸ و ۲۵۰؛ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳ ص ۱۵۰-۱۵۲؛ صحیح بخاری (م ۲۵۶)، کتاب ۶۴: المغازی، باب ۷۷: حجة الوداع، ح ۴۴۰۳ و ۴۴۰۶ ص ۸۳۱-۸۳۲؛ صحیح مسلم (م ۲۶۱)، کتاب ۱۵: الحج، باب ۱۹: حجة الوداع، ح ۱۲۱۸، ص ۵۵۷؛ سنن ابی داود (م ۲۷۵)، کتاب ۵: المناسک، باب ۵۶: صفة حجة النبي، ح ۱۹۰۵، ج ۳، ص ۲۸۵؛ سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، کتاب ۲۵: المناسک، باب ۷۶: الخطبة يوم النحر، ح ۳۰۵۵ و ۳۰۵۸، ج ۲، ص ۱۰۱۷-۱۰۱۵؛ سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، کتاب ۹: النکاح، باب ۳: حق المراءة علی الزوج، ح ۱۸۵۱،

ج ۱ ص ۵۹۴: الجامع الكبير للترمذی (م ۲۷۹)، ابواب الفتن، باب ۲: ما جاء دماؤکم واموالکم علیکم حرام، ح ۲۱۵۹، ج ۴، ص ۳۴: هذا حديث حسن صحيح؛ ابواب تفسير القرآن، باب ۹: من سورة التوبة، ح ۳۰۸۷، ج ۵، ص ۱۶۷: هذا حديث حسن صحيح؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، كتاب ۸ المناسك، باب ۲۴۳: يوم الحج الاكبر، ح ۴۰۸۴-۴۰۸۵، ج ۴، ص ۱۹۲-۱۹۴: السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، كتاب ۵۴: التفسير، سورة ۹: التوبة، ح ۱۱۱۴۹، ج ۱۰، ص ۱۱۱: كليني (م ۳۲۹)، الكافي، كتاب الديات، باب الآخر منه [القتل]، ح ۵، ج ۷ ص ۲۷۴-۲۷۵: صدوق (م ۳۸۱)، من لا يحضره الفقيه، كتاب الديات، احكام الدماء والقود والقصاص، باب تحريم الدماء والاموال بغير حقها، ح ۵۱۵۱، ج ۴، ص ۹۲-۹۳: صدوق، الخصال ص ۵۳۲.

۱۲. تحف العقول، ص ۲۹.

۱۳. سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۱۵۰؛ الكليني، الكافي، ج ۵، ح ۷، ص ۲۷۵؛ الخصال ص ۵۳۲؛ الصدوق، من لا يحضره الفقيه، كتاب الديات، احكام الدماء والقود والقصاص، باب تحريم الدماء والاموال بغير حقها، ح ۵۱۵۱، ج ۴، ص ۹۳.

۱۴. تحف العقول، ص ۲۹ و ۳۰.

۱۵. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۰؛ نصيرالدين طوسي، محمد بن محمد؛ اخلاق ناصري؛ قسم دوم: در مقاصد، فصل دهم: در معالجه امراض نفس که آن بر محافظت فضایل مقصور بود، تهران، ۱۴۱۳ق، انتشارات علمیه اسلامیه، ص ۱۴۱.

۱۶. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۰؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۱۵۰؛ صحيح مسلم (م ۲۶۱)، كتاب ۱۵: الحج، باب ۱۹: حجة الوداع، ح ۱۲۱۸، ص ۵۵۷-۵۵۸؛ سنن ابی داود (م ۲۷۵)، كتاب ۵: المناسك، باب ۵۶: صفة حجة النبي، ح ۱۹۰۵، ج ۳، ص ۲۸۵؛ سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، كتاب ۲۵: المناسك، باب ۷۶: الخطبة يوم النحر، ح ۳۰۵۵، ج ۲، ص ۱۰۱۵؛ الجامع الكبير للترمذی (م ۲۷۹)، ابواب تفسير القرآن، باب ۹: من سورة التوبة، ح ۳۰۸۷، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۶۸: هذا حديث حسن صحيح؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، كتاب ۸ المناسك، باب ۲۴۳: يوم الحج الاكبر، ح ۴۰۸۵، ج ۴، ص ۱۹۳؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، كتاب ۵۴: التفسير، سورة ۹: التوبة، ح ۱۱۱۴۹، ج ۱۰، ص ۱۱۱؛ صدوق، الخصال ص ۵۳۱؛ ابن شعبة الحراني، تحف العقول ص ۲۹.

۱۷. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۰؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۱۵۰؛ صحيح مسلم (م ۲۶۱)، كتاب ۱۵: الحج، باب ۱۹: حجة الوداع، ح ۱۲۱۸، ص ۵۵۸؛ سنن ابی داود (م ۲۷۵)، كتاب ۵: المناسك، باب ۵۶: صفة حجة النبي، ح ۱۹۰۵، ج ۳، ص ۲۸۵؛ كتاب ۱۷: البيوع، باب ۵: في وضع الربا، ح ۳۳۳۴، ج ۵، ص ۲۲۳؛ سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، كتاب ۲۵: المناسك، باب ۷۶: الخطبة يوم النحر، ح ۳۰۵۵، ج ۲، ص ۱۰۱۵؛ الجامع الكبير للترمذی (م ۲۷۹)،

- ابواب تفسیر القرآن، باب ۹: من سورة التوبة، ح ۳۰۸۷، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۶۸: هذا حديث حسن صحيح؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، كتاب ۸ المناسك، باب ۲۴۳: يوم الحج الاكبر، ح ۴۰۸۵، ج ۴، ص ۱۹۳؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، كتاب ۵۴: التفسير، سورة ۹: التوبة، ح ۱۱۱۴۹، ج ۱۰، ص ۱۱۱؛ الخصال ص ۵۳۱؛ تحف العقول ص ۲۹.
۱۸. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۱-۴۴۰؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۱۵۰؛ صحيح بخارى (م ۲۵۶)، كتاب ۶۴: المغازی، باب ۷۷: حجة الوداع، ح ۴۴۰۶، ص ۸۳۲؛ الخصال ص ۵۳۱؛ تحف العقول ص ۲۹.
۱۹. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۱؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۱۵۱؛ صحيح مسلم (م ۲۶۱)، كتاب ۱۵: الحج، باب ۱۹: حجة الوداع، ح ۱۲۱۸، ص ۵۵۸؛ سنن ابی داود (م ۲۷۵)، كتاب ۵: المناسك، باب ۵۶: صفة حجة النبي، ح ۱۹۰۵، ج ۳، ص ۲۸۵؛ سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، كتاب ۹: النكاح، باب ۳: حق المراءة على الزوج، ح ۱۸۵۱، ج ۱ ص ۵۹۴؛ - الجامع الكبير للترمذی (م ۲۷۹)، ابواب الرضاع، باب ۱۱: ما جاء في حق المرأة على زوجها، ح ۱۱۶۳، ج ۲، ص ۴۵۵؛ هذا حديث حسن صحيح؛ الجامع الكبير للترمذی، ابواب تفسیر القرآن، باب ۹: من سورة التوبة، ح ۳۰۸۷، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۶۸: هذا حديث حسن صحيح؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، كتاب ۵۱: عشرة النساء، باب ۶۲: كيف الضرب، ح ۹۱۲۴، ج ۸، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ الخصال ص ۵۳۲؛ تحف العقول ص ۳۰.
۲۰. كتاب حق الناس: اسلام و حقوق بشر، نوشتار پنجم: حقوق بشر و روشنفکری دینی (تابستان ۱۳۸۲)، تهران، ۱۳۸۷، انتشارات کویر، ص ۱۴۸-۸۵؛ مقاله بازخوانی حقوق زنان در اسلام، از عدالت مساواتی بجای استحقاقی (مهر ۱۳۹۰)؛ مقاله اجتهاد در اصول و مبانی (مهر ۱۳۹۵).
۲۱. بنگرید به نوشتار برده داری در اسلام معاصر (اردیبهشت ۱۳۸۲) در کتاب حق الناس، پیشین، ص ۳۷۸-۳۴۱.
۲۲. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۱؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۱؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۱۵۱؛ الجامع الكبير للترمذی (م ۲۷۹)، ابواب تفسیر القرآن، باب ۹: من سورة التوبة، ح ۳۰۸۷، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۶۸: هذا حديث حسن صحيح؛ كليني، الكافي، كتاب الديات، باب الآخر منه [القتل]، ح ۵، ج ۷ ص ۲۷۵؛ صدوق، من لا يحضره الفقيه، كتاب الديات، احكام الدماء والقود والقصاص، باب تحريم الدماء والاموال بغير حقها، ح ۵۱۵۱، ج ۴، ص ۹۳.
۲۳. تحف العقول، ص ۳۰.
۲۴. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۱؛ سيرة ابن إسحاق ص ۶۷۰؛ سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۱۵۰؛ سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، كتاب ۲۵: المناسك، باب ۷۶: الخطبة يوم النحر، ح ۳۰۵۵، ج ۲، ص ۱۰۱۵؛ الجامع الكبير للترمذی

- (م ۲۷۹)، ابواب الفتن، باب ۲: ما جاء دماؤکم و اموالکم علیکم حرام، ح ۲۱۵۹، ج ۴، ص ۳۴: هذا حديث حسن صحيح؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، کتاب ۸ المناسک، باب ۲۴۳: يوم الحج الاکبر، ح ۴۰۸۵، ج ۴، ص ۱۹۳؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، کتاب ۵۴: التفسير، سورة ۹: التوبة، ح ۱۱۱۴۹، ج ۱۰، ص ۱۱۱؛ الخصال ص ۵۳۲: تحف العقول ص ۲۹.
۲۵. کلبی، الکافی، کتاب الديات، باب آخر منه [القتل]، ح ۱-۴، ج ۷، ص ۲۷۴.
۲۶. تحف العقول ص ۳۰.
۲۷. سنن ابن ماجه (م ۲۷۵)، کتاب ۲۱: الديات، باب ۲۶: لا یجنى احد على احد، ح ۲۶۶۹، ج ۲، ص ۸۹۰؛ کتاب ۲۵: المناسک، باب ۷۶: الخطبة يوم النحر، ح ۳۰۵۵، ج ۲، ص ۱۰۱۵؛ الجامع الكبير للترمذی (م ۲۷۹)، ابواب الفتن، باب ۲: ما جاء دماؤکم و اموالکم علیکم حرام، ح ۲۱۵۹، ج ۴، ص ۳۴: هذا حديث حسن صحيح؛ الجامع الكبير للترمذی (م ۲۷۹)، ابواب تفسير القرآن، باب ۹: من سورة التوبة، ح ۳۰۸۷، ج ۵، ص ۱۶۷-۱۶۸: هذا حديث حسن صحيح؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، کتاب ۸ المناسک، باب ۲۴۳: يوم الحج الاکبر، ح ۴۰۸۵، ج ۴، ص ۱۹۳؛ السنن الكبرى للنسائي (م ۳۰۳)، کتاب ۵۴: التفسير، سورة ۹: التوبة، ح ۱۱۱۴۹، ج ۱۰، ص ۱۱۱.
۲۸. تاريخ اليعقوبي، ج ۱ ص ۴۴۱؛ صحيح البخاري، ح ۱۳۹۹ ص ۲۷۳ و ح ۶۹۲۴ ص ۱۳۲۱ و ح ۷۲۸۴ و ۷۲۸۵ ص ۱۳۸۹؛ صحيح مسلم، کتاب ۱: الايمان، باب ۸: الامر بقتال الناس حتى يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله، ح ۳۲-۳۸، ص ۳۱-۳۳؛ سنن ابن ماجه، کتاب ۳۶: الفتن، باب ۱: الكف عن قال لا اله الا الله، ح ۳۹۲۸-۳۹۲۷، ص ۱۲۹۵؛ الجامع الكبير للترمذی، ابواب تفسير القرآن، باب ۷۷ سورة الغاشية، ح ۳۳۴۱، ج ۵، ص ۳۶۵: هذا حديث حسن صحيح.
۲۹. بنگريد به مقاله آزادی عقیده و مذهب در اسلام و اسناد حقوق بشر (ارديهشت ۱۳۸۰) در کتاب حق الناس، پيشين، ص ۱۸۱-۲۱۶.
۳۰. بنگريد به وهبة الزحيلي، الفقه الاسلامي وادلته، القسم الخامس: الفقه العام، الباب الرابع: الجهاد و توابعه، الفصل الاول: حكم الجهاد و قواعده، ج ۶ ص ۴۱۱-۴۲۵.
۳۱. بنگريد به محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرايع الاسلام، کتاب الجهاد، اشتراط وجوب الجهاد بوجود الامام (ع) او من نصبه، ج ۲۱، ص ۱۱.
۳۲. سيد ابوالقاسم موسوی خوئی، منهاج الصالحين، کتاب الجهاد، (ذیحجه ۱۴۱۰ ق [تیر ۱۳۶۹]) چاپ بیست و هشتم، قم، نشر مدينة العلم آيت الله العظمی خوئی، ج ۱ ص ۳۶۰-۳۶۱.

۳۳. در این مجال بنگرید به نعمت الله صالحی نجف آبادی، جهاد در اسلام، نشر نی، تهران، ۱۳۸۲، فصل اول: اصل جنگ است یا صلح، ص ۱۱-۱۱۲.
۳۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۲؛ تحف العقول ص ۳۰.
۳۵. الا فلا ترجعوا بعدی ضلال یضرب بعضکم بعض (صحیح بخاری، کتاب ۶۴: المغازی، باب ۷۷: حجة الوداع، ح ۴۴۰۵، ۴۴۰۶، ص ۸۳۲) فلا تظلموا أنفسکم ولا ترجعوا بعدی کفاراً (الکلینی، الکافی، ج ۵، ج ۷، ص ۲۷۵؛ الصدوق، من لایحضره الفقیه، کتاب الدیات، احکام الدماء والقود والقصاص، باب تحریم الدماء والاموال بغير حقها، ح ۵۱۵۱، ج ۴، ص ۹۲-۹۳)
۳۶. بازخوانی خطبه پیامبر (ص) در غدیر خم (آبان ۱۳۹۶)
۳۷. سیره ابن إسحاق ص ۶۷۱؛ سیره ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۸.
۳۸. صحیح مسلم، کتاب ۱۵: الحج، باب ۱۹: حجة الوداع، ح ۱۲۱۸، ص ۵۵۸؛ سنن ابی داود، کتاب ۵: المناسک، باب ۵۶: صفة حجة النبی، ح ۱۹۰۵، ج ۳، ص ۲۸۵-۲۸۶؛ صدوق، الخصال، ص ۵۳۲.
۳۹. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۹ق، باب ۲۲، ح ۴۵، ۵۳ و ۵۵، ج ۱ ص ۲۶۶، ۲۶۸ و ۲۶۹.
۴۰. روایت ابن ماجه: ألا وإنی فرطکم علی الحوض. وأکثر بکم الأمم. فلا تسودوا وجهی. ألا وإنی مستنقذ أناسا، ومستنقذ منی أناس. فأقول: یا رب! أصحابی؟ فيقول: إنک لاتدری ما أحدثوا بعدک. "سنن ابن ماجه، کتاب ۲۵: المناسک، باب ۷۶: الخطبة يوم النحر، ح ۳۰۵۷، ج ۲، ص ۱۰۱۶. روایت نسائی: ألا وإنی فرطکم علی الحوض. وأکثر بکم الأمم. فلا تسودوا وجهی. ألا وقد رأیتونی و سمعتم منی و ستسألون عنی فمن کذب علی فليتبوأ مقعده من النار. السنن الكبرى للنسائی، کتاب ۸ المناسک، باب ۲۴۳: يوم الحج الاکبر، ح ۴۰۸۴؛ ج ۴ ص ۱۹۳.
۴۱. تاریخ اليعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۲؛ صحیح بخاری، کتاب ۶۴: المغازی، باب ۷۷: حجة الوداع، ح ۴۴۰۶، ص ۸۳۲.
۴۲. تاریخ اليعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۲-۴۴۳.
۴۳. پیشین، ۴۴۳.
۴۴. سیره ابن إسحاق ص ۶۷۳ و ۷۰۰؛ سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۵۳ و ۲۸۸.
۴۵. سیرت رسول الله، (ترجمه سیرت ابن إسحاق، ترجمه رفیع الدین إسحاق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوه)، ویرایش جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳) ص ۵۲۵ و ۵۳۸.

۴۶. الواقدی، المغازی، ص ۱۱۲۷-۱۱۱۷؛ تاریخ جنگهای پیامبر (ص)، (ترجمه محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۱)، ج ۳ ص ۸۶۱-۸۵۳، با تلخیص.
۴۷. البلاذری، کتاب جمل من انساب الاشراف، (تحقیق سهیل زکّار و ریاض زرکلی، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۶م)، ج ۱ ص ۴۹۳.
۴۸. الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳ ص ۱۸۴، ترجمه فارسی: تاریخ طبری، (ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۲) ج ۴ ص ۶۲-۶۳، با تلخیص. شهرستانی (۵۴۸م) در مقدمه چهارم الملل والنحل لعن پیامبر را اینگونه نقل کرده است: جهزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عنه. سپاه أسامه را مجهز کنید خدا لعنت کند هر کس را که از سپاه أسامه تخلف کند. (الشهرستانی، الملل والنحل، تحقیق عبدالعزيز محمد الوکیل، مؤسسة الحلبي، القاهرة، ۱۹۶۸م، ج ۱ ص ۲۱)
۴۹. المفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، (تحقیق مؤسسة آل البيت ع لتحقیق التراث، دارالمفید، ۱۳۸۹، سلسله مؤلفات الشیخ المفید: ۱۱)، ص ۱۸۴-۱۸۳.
۵۰. سیره ابن إسحاق، ص ۷۰۱-۷۰۰؛ سیره ابن هشام ج ۴ ص ۲۸۹.
۵۱. النوبختی، فرق الشیعة، (منشورات الرضا، بیروت، ۲۰۱۲م)، ص ۳۱.
۵۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۴.
۵۳. الواقدی، المغازی، ج ۳ ص ۱۱۲۰؛ کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۴۳۹؛ ابن رستم طبری، المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین (ع)، ص ۱۱۵ (تحقیق احمد المحمودی، مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانیور، تهران، ۱۴۱۵ق)؛ المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲ ص ۲۲۰ (مراجعة کمال حسن مرعی، المكتبة العصرية، بیروت، ۲۰۰۵م).
۵۴. المفید، الارشاد، ج ۱ ص ۱۸۷؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، کتاب المزار، باب ۱: نسب رسول الله و تاریخ مولده و وفاته و موضع قبره، ج ۶، ص ۲ (تحقیق سید حسن الموسوی الخرسان، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ش)
۵۵. سید جواد شبیری، الغدير فی حدیث العترة الطاهرة، تراثا، العدد ۲۱، ص ۴۳ (مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، قم)
۵۶. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال فی تواریخ النبی والآل، دارالمصطفی العالمیة، بیروت، ۲۰۱۱م، ص ۱۴۱.
۵۷. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ البلاذری، جمل من انساب الاشراف، ج ۲ ص ۲۴۵.
۵۸. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۵-۴۴۴؛ با متن مفصل ترى: الكلینی، الکافی، کتاب الحجة، أبواب التاریخ، باب مولد و وفاة النبی (ص) ح ۱۹، ج ۱، ص ۴۴۶-۴۴۵. در روایت کافی تعزیت از جانب خداوند معرفی شده است. سند روایت کلینی ضعیف است. (مجلسی، مرآت العقول، ج ۵ ص ۲۲۵)
۵۹. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۵؛ البلاذری، جمل من انساب الاشراف، ج ۲ ص ۲۴۵.

آخرین روزهای پیامبر (ص)

۶۰. المفید، الارشاد، ج ۱ ص ۱۸۹: ولم يحضر دفن رسول الله (ص) اكثر الناس لما جرى بين المهاجرين والأنصار من التشاجر في امر

الخلافة و فات اكثرهم الصلوة عليه لذلك.

۶۱. پیشین.



kadivar.mohsen59@gmail.com

<http://kadivar.com/?p=16331>

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.